

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

اعراض و عرضيات

در فلسفه ابن سینا

شرح مقاله سوم از الهیات شفاء

آیت الله سید حسن سعادت مصطفوی

تحقیق و نگارش: مجید شمس آبادی حسینی



انتشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: اعراض و عرضیات در فلسفه ابن سینا: شرح مقاله سوم از الهیات شفاء

مؤلف: آیت‌الله سید حسن سعادت مصطفوی

تحقیق و نگارش: مجید شمس آبادی حسینی

ناشر: دانشگاه امام صادق علیه السلام

ویراستار: صفحه آرا و طراح جلد: محمد روشنی

نمایه‌ساز و ناظر نسخه‌پردازی و چاپ: رضا دیبا

چاپ و صحافی: چاپ سپیدان تهران

چاپ اول: ۱۳۹۶

قیمت: ۲۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۶۱۴-۴

تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام

صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲

E-mail: press@isu.ac.ir • www.ketabesadiq.ir فروشگاه اینترنتی:

سرشناسه: سعادت مصطفوی، سیدحسن، ۱۳۱۵ -
عنوان و نام پدیدآور: اعراض و عرضیات در فلسفه ابن سینا: شرح مقاله سوم از الهیات شفاء/
سیدحسن سعادت مصطفوی؛ تحقیق و نگارش مجید شمس آبادی حسینی.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۶۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۶۱۴-۴
موضوع: ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰ - ۴۲۸ ق. - دیدگاه درباره جوهر و عرض
موضوع: ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰ - ۴۲۸ ق. شفاء، الهیات - نقد و تفسیر
موضوع: فلسفه اسلامی
موضوع: جوهر و عرض
شناسه افزوده: شمس آبادی حسینی، مجید، ۱۳۷۰ -
شناسه افزوده: ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰ - ۴۲۸ ق. شفاء، الهیات. شرح
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ س ۷ / ۵۲۱ BBR
رده بندی دیویی: ۱۸۹/۱
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۶۳۳۴۳

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست مطالب

۱۱ سخن ناشر
۱۳ پیشگفتار
۱۵ فصل اول: مقولات نه‌گانه در قاب عرض
۱۶ ترجمه
۱۹ تفسیر و توضیح
۱۹ مقدمه
۲۰ مفارق در کلام ابن‌سینا و اثبات آن
۲۱ بداهت وجود جسم
۲۱ یادآوری «نفس» و رهیافتی به حقیقت آن
۲۲ اعراض و ماهیت آن‌ها
۲۲ مقولات نسبی
۲۴ طرح اشکالی در خصوص مقوله «فعل»
۲۵ دو مقوله مناقشه‌برانگیز: کم و کیف
۳۵ فصل دوم: پرتویی بر معانی واحد
۳۸ ترجمه
۴۳ تفسیر و توضیح
۴۳ مقدمه
۴۴ واحد بالعرض
۴۵ واحد بالذات و اقسام آن
۴۵ واحد بالجنس
۴۶ واحد بالنوع
۴۷ واحد بالمناسبه
۴۷ واحد بالموضوع
۴۸ واحد بالعدد

۴۸.....	۱. واحد بالاتصال.....
۵۰.....	۲. واحد بالتماس.....
۵۰.....	۳. واحد به سبب انحصار نوع در فرد.....
۵۱.....	۴. واحد به اعتبار ذات خود.....
۵۱.....	تقسیم واحد بالعدد بر اساس طبیعتش.....
۵۴.....	مقدار و نقش آن در تکثر طبیعت واحد.....
۵۵.....	واحد بالتمام و چند قسم از آن.....
۵۷.....	واحد بالمساواة.....
۵۷.....	یادآوری اقسام واحد در قالب تقسیمی دیگر.....
۵۸.....	ترتیب مفاهیم تشکیکی اقسام واحد در اتصاف به وحدت.....
۵۹.....	وحدت و پیوند آن با وجود.....
۶۰.....	تقدم و تأخر؛ واسطه‌ای در اثبات تشکیک.....
۶۱.....	مراتب واحد بر اساس معانی تشکیکی وحدت.....
۶۳.....	فصل سوم: ماهیت واحد و عدد.....
۶۶.....	ترجمه.....
۷۱.....	تفسیر و توضیح.....
۷۱.....	مقدمه.....
۷۲.....	بدهات مفهومی وحدت و کثرت.....
۷۳.....	تعقل وحدت و تخیل کثرت.....
۷۵.....	مفهوم عدد؛ بدهات یا تعریف حقیقی.....
۷۸.....	عرض یا عرضی بودن وحدت.....
۷۸.....	معنای عرض و عرضی، و تفاوت این دو.....
۷۹.....	فرق جوهر با جوهری.....
۸۰.....	بررسی «وحدت» عارض بر جوهر.....
۸۵.....	ایرادی بر جدایی ناپذیری وحدت از جوهر.....
۸۷.....	فصل چهارم: مقادیر.....
۹۱.....	ترجمه.....
۹۸.....	تفسیر و توضیح.....
۹۸.....	مقدمه.....
۹۸.....	ماهیت مقدار.....
۹۹.....	دو دلیل بر عرض بودن مقدار.....
۱۰۰.....	تمایز جسم تعلیمی و مقدار از جسم طبیعی.....

فهرست مطالب □ ۷

۱۰۱	حقیقت خط و سطح؛ هر یک با چند اعتبار
۱۰۳	رابطه مقدار با سطح
۱۰۳	چندی از ویژگی‌های سطح و خط
۱۰۳	سطح: تغییر یافتن یا تغییر پذیرفتن
۱۰۵	مقایسه هیولی و سطح در تغییر حالات اجسام
۱۰۵	تأثیر نداشتن مقادیر در حقیقت جسم
۱۰۶	یکی نبودن یک سطح پیش از وصل و پس از جدایی
۱۰۶	خط هم همچون سطح
۱۰۶	چگونگی جدایی ناپذیری سطح و خط، از ماده و صورت
۱۰۹	گفته‌ای نادرست در خصوص خط
۱۱۱	ماهیت «زاویه» در پرتو دقتی فلسفی
۱۱۳	برداشتی نادرست از سطح و زاویه
۱۱۴	نتیجه کاوش‌های پیشین در خصوص مقدار
۱۱۵	عرض دیگری به نام «زمان»
۱۱۷	مکان و جرم؛ ملحقاتی به کمیت‌های چهارگانه
۱۲۱	تعریفی دقیق و نهایی از کمیت
۱۲۳	فصل پنجم: حقیقت عدد و انواع آن
۱۲۶	ترجمه
۱۳۰	تفسیر و توضیح
۱۳۰	مقدمه
۱۳۱	چگونگی وجود عدد
۱۳۲	هر عدد به مثابه یک نوع
۱۳۲	ویژگی‌هایی چند از اعداد
۱۳۳	تعریف هر یک از اعداد
۱۳۶	وحدت؛ مبدأ عدد اما نه یک عدد
۱۳۷	«دو»، به عنوان سرآغاز اعداد
۱۴۰	دو معنای کثرت
۱۴۰	رابطه کثرت و وحدت
۱۴۳	فصل ششم: رابطه کثرت و وحدت
۱۴۷	ترجمه
۱۵۳	تفسیر و توضیح
۱۵۳	مقدمه

۱۵۳.....	آیا وحدت و کثرت، تضاد دارند؟
۱۵۷.....	وحدت و کثرت، عدم و ملکه نیستند
۱۶۰.....	نفی تقابل تناقض میان وحدت و کثرت
۱۶۱.....	آیا می توان وحدت و کثرت را مضاف خواند؟
۱۶۳.....	وحدت و کثرت به مثابه مکیال و مکیل
۱۶۵.....	مکیال در اندازه گیری حرکت ها
۱۶۷.....	نمونه هایی از مکیال های فرضی
۱۶۹.....	رهیافتی به تبیین رابطه واقعیت ها و علم بدان ها بر اساس مکیال و مکیل
۱۷۰.....	تقابل، تنها میان دو چیز است
۱۷۳.....	فصل هفتم: تبیین عرض بودن کیفیات
۱۷۶.....	ترجمه
۱۸۰.....	تفسیر و توضیح
۱۸۰.....	مقدمه
۱۸۲.....	دلایلی غیر قانع کننده بر عرض بودن کیفیات
۱۸۲.....	نادرستی جوهر دانستن کیفیات
۱۸۴.....	انتقال اعراض
۱۸۸.....	نامعقول بودن قوام تجردی عرض بدون موضوع
۱۹۳.....	فصل هشتم: ماهیت علم
۱۹۵.....	ترجمه
۱۹۸.....	تفسیر و توضیح
۱۹۸.....	مقدمه
۱۹۸.....	پاسخ به مشکله وجود ذهنی جواهر
۲۰۰.....	دو تنظیر برای تبیین ماهیت جوهر
۲۰۱.....	مطابقت در صورت ذهنی
۲۰۲.....	تمایز صورت معقول از خود شیء در حکم کردن به جوهر یا عرض بودن
۲۰۲.....	صورت ذهنی جواهر مجرد
۲۰۴.....	آن چیزی که حقیقتاً علم محسوب می شود
۲۰۷.....	فصل نهم: کیفیات مختص به کم
۲۱۰.....	ترجمه
۲۱۶.....	تفسیر و توضیح
۲۱۶.....	مقدمه
۲۱۷.....	کیفیات مختص به عدد

فهرست مطالب □ ۹

کیفیات مختص به مقادیر	۲۱۷
دایره و نقش اساسی آن در میان کیفیاتِ عارض بر مقادیر	۲۱۸
دایره و ناسازگاری اش با نظریه جزء	۲۱۹
اثبات و تبیین وجود دایره	۲۲۴
اثبات منحنی	۲۲۹
فصل دهم: مقوله اضافه	۲۳۱
ترجمه	۲۳۵
تفسیر و توضیح	۲۴۱
مقدمه	۲۴۱
ماهیت اضافه و نحوه تحقق آن	۲۴۲
اقسام اضافه	۲۴۳
اقسام اضافه از منظری دیگر	۲۴۶
وحدت یا چندگانگی مضاف در یک اضافه	۲۴۷
آیا اضافه حقیقتاً در خارج وجود دارد؛ رهیافتی به ماهیت مضاف	۲۵۱
دلیل باورمندی به وجود واقعی مضاف	۲۵۲
دلیل باورمندی به وجود نداشتن مضاف در واقعیت	۲۵۲
پاسخ ابن سینا به مشکله نحوه وجود مضاف	۲۵۴
مضاف بذاته	۲۵۵
اضافه وجودی و اضافه عقلی	۲۵۸
اضافه تقدّم و تأخّر	۲۵۸
منابع	۲۶۱
نمایه	۲۶۳

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم، سوره مبارکه النمل، آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) که از سوی ریاست فقید دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می توان مقوله ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می سازد.

از سوی دیگر «سیاست ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست ها در گرو انجام پژوهش های علمی و بهرمندی از نتایج آن هاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان های فکری و اجرایی به حساب می آیند و نمی توان آینده درخشانی را بدون توانایی های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ گویی به این نیاز بنیادین است. دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول تبت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان گذاران و دانش آموختگان این نهاد است که امید می رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام

عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) باتوجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهشها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه السلام) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت (ان شاء الله).

ولله الحمد
معاونت پژوهشی دانشگاه

پیشگفتار

«شفاء» در زمره آن گونه کتاب‌هاست که به علوم و بحث‌های متعدّد و بسیاری می‌پردازد. ابن سینا در این کتاب به‌طور مفصل مباحث متداول فلسفی را مورد بررسی قرار می‌دهد. همچنین خواننده را از مطالبی نو در حکمت بهره‌مند می‌سازد.

کتاب شفاء، موضوعاتی همچون منطق، ریاضیات، طبیعیات و الهیات را در بر می‌گیرد. هر کدام از این موضوعات، مجلّد یا چندین مجلّد را به خود اختصاص داده است. الهیات (متافیزیک؛ ما بعد الطبیعة) هم که شاخه‌ای بنیادین از فلسفه به شمار می‌آید، و از «موجود بما هو موجود» بحث می‌کند، در یک جلد فراهم آمده است. الهیات شفاء، ده مقاله دارد. این کتاب یعنی «الهیات شفاء» نظامی منسجم و منظم را از بحث‌های فلسفی و به ویژه متافیزیک به دست می‌دهد تا خواننده بتواند اساس و بنیان‌های تفکر خود و شناختش را نسبت به واقعیت مورد واکاوی و تبیین بیشتر قرار دهد.

این کتاب مهم، مورد توجه شمار زیادی از فیلسوفان - هم در مشرق‌زمین و هم در مغرب‌زمین - قرار گرفته است.

نوشته‌های شرح‌گونه، تعلیقات و حاشیه‌های فراوانی که بر این کتاب نگاشته شده است و حتی نقل قول‌های بسیاری که فیلسوفان مسلمان در کتاب‌های خود از این کتاب شفاء می‌آورند، این اهمیت و کانون توجه بودن را نشان می‌دهد. تا آن‌جا که این کتاب، ساختار برخی از کتاب‌های فلسفی را تحت الشعاع خود قرار داده است؛ همان‌گونه که در کتاب «تحصیل» بهمینار، و «بیان الحق بضمناً الصدق» لوکری، و «المباحث المشرقیة» فخر رازی به روشنی دیده می‌شود. از شروح و تعلیقات شفاء، می‌توان به شرح‌های غیاث‌الدین منصور دشتکی، میرداماد، ملاصدرای شیرازی، آقا حسین خوانساری، محقق سبزواری، ملا اولیاء و ملا محمد مهدی نراقی اشاره نمود. همچنانکه در دوره معاصر می‌توان از شرح‌ها و درس‌های استاد مرتضی مطهری، مصباح یزدی و حشمت‌پور - که از آن‌ها نیز برای تبیین دقیق‌تر مشکله‌های شفاء در این کتاب بهره برده‌ایم - نام برد.

همچنین تأثیر فلسفه ابن سینا و کتاب الهیات شفای او بر فلسفه غرب، به ویژه بر فیلسوفان قرون وسطی - از آلبرت کبیر گرفته تا توماس - و نوتومیست‌ها، بر اهمیت می‌افزاید. ابن سینا می‌کوشد تا در مقاله سوم از الهیات شفاء، اعراض نه‌گانه و عرضی‌هایی همانند وحدت و کثرت را تبیین کند. بدین ترتیب، این مقاله، از ده فصل تشکیل می‌شود. این فصل‌ها به ترتیب، موضوعات زیر را دربرمی‌گیرند:

(۱) اشاره‌ای به مهم‌ترین بحث‌های نه‌مقوله عرض. (۲) معانی و اقسام واحد. (۳) ماهیت واحد، کثیر و عدد. (۴) مقادیر. (۵) ماهیت عدد و انواعش. (۶) مذاقه‌ای در رابطه کثرت و وحدت. (۷) تبیین عرض بودن کیفیات. (۸) بحث از علم با محوریت عرض بودن. (۹) کیفیات مختص به کم. (۱۰) مضاف.

اما عبارات‌های ابن سینا در کتاب شفاء، بسیار پیچیده، و فهم‌شان تا اندازه زیادی دشوار است، و تبیین دقیق و روشن می‌طلبد. اینک در این نوشتار، می‌کوشیم تا بر نوشته‌های او در مقاله سوم از کتاب الهیات شفاء پرتو افکنیم و راه را برای فهم بهتر و دقیق‌تر فلسفه ابن سینا بنمایانیم؛ زیرا اساساً برداشتی دقیق و - تا اندازه توان - درست از کتاب شفای بوعلی ما را به فلسفه‌ای منسجم و کارا رهنمون می‌سازد. این مهم را از سه طریق انجام داده‌ایم:

نخست اینکه در ابتدای هر فصل، متنی نسبتاً انتقادی تصحیح شده - برگرفته از بهترین نسخه‌های تصحیح شده از الهیات شفاء - از همان فصل آورده‌ایم. در این راستا، عمدتاً از این سه کتاب استفاده شده است: «الإلهیات من کتاب الشفاء»، «الشفاء (الإلهیات)» و «The Metaphysics of Healing».

سپس آن را به ترجمه‌ای مزین ساخته‌ایم تا راه را برای پژوهش‌گران هموار کنیم. دست آخر هم به شرح و توضیح مباحث این مقاله پرداخته‌ایم. در این راستا، اساساً توضیح استاد سعادت مصطفوی قرار داده‌ایم. هر چند که به‌طور ویژه در مطالب پیچیده و چندوجهی به برخی از نکات مهم در درس‌ها، تعلیقات و شرح‌هایی که بر کتاب الهیات شفاء در دوره معاصر یا پیش‌تر نگاشته شده است - و بالاتر بدان‌ها اشاره گردید - نیز مراجعه شده است. برخی از این مآخذ را می‌توان با توجه به منابع آخر کتاب پی‌گرفت. همچنین از آن‌جا که چنین کتاب‌های پژوهشی‌ای بایستی منظم و منسجم گردد تا منظومه فکری منظمی در ذهن خواننده کتاب شکل گیرد، به سازگاری مباحث، هم‌خوانی و تطبیق با متن، عنوان‌بندی محققانه با توجه به تفسیر و توضیح عبارات‌ها، و نظم‌بخشی به مطالب، اهتمام ورزیده شده است.

فصل اول:

مقولات نه كانه در قاب عرض

في الإشارة إلى ما ينبغي أن يُبحث عنه من حال المقولات التسع وفي عرضيتها

« فنقول: قد بينا ماهية الجوهر، وبيننا أنها مقولة على المفارق وعلى الجسم وعلى المادة والصورة. فأما الجسم فإثباته مستغنى عنه، وأما المادة والصورة فقد أثبتناهما، وأما المفارق فقد أثبتناه بالقوة القريبة من الفعل، ونحن مثبتوه من بعد، وعلى أنك إن تذكرت ما قلناه في النفس، صح لك وجود جوهر مفارق غير جسم. فبالحرى أن تنتقل الآن إلى تحقيق الأعراض وإثباتها، فنقول: أما المقولات العشر فقد تفهمت ماهياتها في افتتاح المنطق. ثم لايشك في أن المضاف من جملتها من حيث هو مضاف، أمر عارض لشيء ضرورة، وكذلك النسب التي هي في «أين» و«متى» وفي «الوضع» وفي «الفعل» و«الانفعال»؛ فإنها أحوال عارضة لأشياء هي فيها، كالموجود في الموضوع؛ اللهم إلا أن يقول قائل: إن الفعل ليس كذلك، فإن وجود الفعل ليس في الفاعل، بل في المفعول. فإن قال ذلك، وسلم له، فليس يضّر فيما نرومه من أن الفعل موجود في شيء وجوده في الموضوع، وإن كان ليس في الفاعل. فبقي من المقولات ما يقع فيه إشكال، وأنه هل هو عرض أو ليس بعرض، مقولتان: مقولة الكم ومقولة الكيف.

أما مقولة الكم، فكثير من الناس رأى أن يجعل الخط والسطح والمقدار الجسماني من الجوهر، وأن لا يقتصر على ذلك بل يجعل هذه الأشياء مبادئ الجواهر، وبعضهم رأى ذلك في الكميات المنفصلة أي الأعداد، وجعلها مبادئ الجواهر.

و أما الكيف، فقد رأى آخرون من الطبيعيين أنها ليست محمولة البتة، بل اللون جوهر بنفسه، والطعم جوهر آخر، والرائحة جوهر آخر، وأن من هذه قوائم الجواهر المحسوسة، وأكثر أصحاب الكمون ذاهبون إلى هذا. فأما شكوك أصحاب القول

بجوهریة کیف، فالأحرى بها أن تورد في العلم الطبيعي، وكأنا قد فعلنا ذلك. وأما أصحاب القول بجوهرية الكم، فمن ذهب إلى أن المتصلات هي جواهر ومبادئ للجواهر، فقد قال: إن هذه هي الأبعاد المقومة للجواهر الجسماني، وما هو مقوم للشيء فهو أقدم، وما أقدم من الجواهر فهو أولى بالجوهرية، وجعل النقطة أولى الثلاثة بالجوهرية.

وأما أصحاب العدد، فإنهم جعلوا هذه مبادئ الجواهر، إلا أنهم جعلوها مؤلفة من الوحدات حتى صارت الوحدات مبادئ للمبادئ. ثم قالوا: إن الوحدة طبيعة غير متعلقة في ذاتها بشيء من الأشياء، وذلك لأن الوحدة تكون في كل شيء، وتكون الوحدة في ذلك الشيء غير ماهية ذلك الشيء. فإن الوحدة في الماء غير الماء، وفي الناس غير الناس، ثم هي بما هي وحدة مستغنية عن أن تكون شيئاً من الأشياء، وكل شيء فإتما يصير هو ما هو بأن يكون واحداً متعيناً، تكون الوحدة مبدأ للخبط وللسطح ولكل شيء، فإن السطح لا يكون سطحاً إلا بوحدة اتصالها الخاص، وكذلك الخبط، والنقطة أيضاً وحدة صار لها وضع. فالوحدة علة كل شيء، وأول ما يكون ويحدث عن الوحدة العدد. فالعدد علة متوسطة بين الوحدة وبين كل شيء. فالتقطة وحدة وضعية، والخبط إثنوية وضعية، والسطح ثلاثية وضعية، والجسم رباعية وضعية. ثم تدرجوا إلى أن جعلوا كل شيء حادثاً عن العدد.

فيجب علينا أولاً أن نبين: أن المقادير والأعداد أعراض، ثم نشغل بعد ذلك بحل الشكوك التي لهؤلاء. وقبل ذلك يجب أن نعرف حقيقة أنواع الكمية، والأولى بنا أن نعرف طبيعة الوحدة، فإنه يحق علينا أن نعرف طبيعة الواحد في هذا الموضوع بشيئين: أحدهما أن الواحد شديد المناسبة للموجود الذي هو موضوع هذا العلم، والثاني أن الواحد مبدأ ما بوجه ما للكمية.

أما كونه مبدأ للعدد، فأمر قريب من المتأمل. وأما للمتصل فلأن الاتصال وحدة ما وكأنها علة صورية للمتصل، ولأن المقدار كونه مقداراً هو أنه بحيث يقدر، وكونه بحيث يقدر هو كونه بحيث يعد، وكونه بحيث يعد كونه بحيث أن له واحداً.

ترجمه

اشاره ای به آن چه شایسته است در خصوص مقولات نه گانه و عرض بودن شان بحث شود. بدین ترتیب باید گفت که [پیش تر در مقاله دوم از همین کتاب] ماهیت جوهر را بیان کردیم!

۱. آن جا که از نشانه [] استفاده شده است، بدین معناست که داخل این نشانه، اضافه ای از سوی مترجم است و با ادامه در صفحه بعد

همچنین بیان کردیم که ماهیتِ جوهر بر مفارق، جسم، ماده و صورت بار می‌شود. به اثباتِ جسم نیازی نیست. اما ماده و صورت را [در مقاله پیشین] اثبات نمودیم. همچنانکه مفارق را [به نحو] بالقوه‌ای که به فعلیت نزدیک بود [یعنی تقریباً و سر بسته] اثبات کردیم، و در [بحث‌های] بعد نیز آن را اثبات خواهیم نمود. افزون بر اینکه اگر آن‌چه را که در خصوص نفس بیان کردیم، به یاد آوری، وجود جوهری مفارق - که البته جسم [و جسمانی] نیست - برای تو درست (موجه و پذیرفتنی) خواهد بود.

اینک شایسته است که به پژوهش و بررسی اعراض، و اثبات‌شان بپردازیم. بدین‌سان گفتنی است که در ابتدای منطق، ماهیتِ مقولات ده‌گانه را دریافتی. همچنین تردیدی در این وجود ندارد که مضاف - که از زمره مقولات است - از آن جهت که مضاف است، ضرورتاً امری است عارض بر یک شیء. نسبت‌هایی که در «این»، «متی»، «وضع»، «فعل» و «انفعال» است نیز حالت‌هایی هستند عارض اشیائی که این نسبت‌ها در آن‌ها (اشیا) قرار دارند؛ همانند موجود در موضوع، مگر اینکه کسی چنین اشکال کند: مقوله «فعل» چنین نیست. چرا که وجود «فعل» در فاعل نیست، بلکه در مفعول است. اگر کسی چنین ایرادی را مطرح کند، و مورد پذیرش قرار گیرد، به باور ما در این باره که «فعل»، موجودی در یک شیء است، و وجودش به گونه‌ای است که در موضوع تحقق دارد - هر چند که در فاعل متحقق نباشد - آسیبی نمی‌زند. بدین ترتیب، دو مقوله باقی خواهد ماند که در خصوص آن‌ها اشکالی مطرح شده است و آن، اینکه آیا این دو عرض اند یا خیر. این دو مقوله عبارت‌اند از کم و کیف. بسیاری از مردم، درباره مقوله کم، بر این عقیده‌اند که خط، سطح و مقدار جسمانی، جواهر به شمار می‌آید. همچنین بدین بسنده نکرده و این اشیا (خط و سطح و مقدار جسمانی) را مبادی جواهر دانسته‌اند. در کنار ایشان، برخی دیگر همین باور را در کمیت‌های منفصل یعنی اعداد، روا دانسته و این‌ها را مبادی جواهر قرار داده‌اند.

همچنین [از طرفی دیگر] گروهی دیگر از طبیعی دانان (عالمان علم طبیعی) کیف را محمول نمی‌دانند، بلکه [برای نمونه، بر این باورند که] رنگ به‌نفسه جوهر است. همچنانکه طعم و بو جوهرند. [افزون بر اینکه] قوام جواهر محسوس هم از این‌ها سرچشمه می‌گیرد. بسیاری از طرفداران نظریه «کمون [و بروز]» به [پذیرش] این [باور] گرایش یافته‌اند. اما مناسب‌تر آن است که ایرادات باورمندان به جوهر بودن کیف در علم طبیعی آورده است؛ همچنانکه ما چنین کردیم [یعنی ایرادهای ایشان را در طبیعیات، مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم]. اما آن دسته از قائلان به جوهر بودن کم که بدین گرایش یافته‌اند که متصلات (کمیت‌های

حذف آن، جمله تغییری نخواهد کرد. اما آن‌جایی که نشانه () به کار رفته است، بدین معناست که داخل این نشانه، معادلی برای تعبیر قبلیش است.

متصل یا همان مقادیر)، جواهر، و [بلکه] مبادی جواهرند، اظهار داشته‌اند که این مقادیر، ابعادی هستند که مقوم جواهر جسمانی محسوب می‌شوند. [از سویی] هر آن چیزی که مقوم شیئی باشد بر او مقدم‌تر است، و هر چیزی که مقدم‌تر باشد، به جواهر بودن اولویت دارد. به همین ترتیب، نقطه را به جواهر بودن - نسبت به سه تای دیگر [یعنی خط و سطح و جسم تعلیمی] - اولی دانسته‌اند.

اما اصحاب عدد (طرفداران نظریه جواهر بودن عدد)، اعداد را مبادی جواهر پنداشته‌اند، با این ملاحظه که آن‌ها را اموری تألیف‌یافته از وحدت‌ها می‌دانند؛ تا آن‌جا که این وحدت‌ها، مبادی آن مبادی (اعداد) به حساب خواهند آمد. همچنین افزوده‌اند که وحدت، طبیعی است که فی ذاته به شیئی وابستگی ندارد؛ زیرا وحدت در هر شیئی هست، و این وحدت - که در این چیز هست - غیر از ماهیت آن شیء است. بر پایه گفته ایشان، وحدت در آب غیر از خود آب است، و در مردم مغایر با مردم تلقی می‌شود. همچنین، وحدت از آن جهت که وحدت است، بی‌نیاز است از اینکه شیئی از اشیا باشد، بلکه هر شیئی، خودش، خودش می‌شود، از این‌رو که واحدی متعین است. بنابراین، وحدت، مبدئی برای خط و سطح و هر چیزی شمرده می‌شود. بدین‌سان، سطح تنها به واسطه وحدت اتصال خاصی که دارد، سطح می‌شود. همچنانکه خط به سبب وحدت، حقیقت می‌یابد. همچنین نقطه، وحدتی است که وضع دارد. بنابراین، وحدت، علت هر چیزی است، و اولین چیزی است که وجود یافته، سپس عدد، از وحدت، ایجاد شده است. بدین‌سان، عدد، علت متوسط میان وحدت و هر چیزی است. همچنین نقطه، وحدتی وضعی است. همچنانکه خط، دوتایی‌ای وضعی است. سطح، سه‌تایی‌ای وضعی است. جسم [تعلیمی] نیز چهارتایی‌ای وضعی است. سپس فراتر رفته و هر چیزی را پدیدآمده از عدد دانسته‌اند.

بدین ترتیب، لازم است نخست تبیین کنیم که مقادیر و اعداد، عرض‌اند، سپس پس از این، به حل ایراداتی که ایشان (باورمندان به جواهر بودن کیف و کم) مطرح کرده‌اند، پردازیم. پیش از این بایستی حقیقت انواع کمیت را بشناسانیم. [در این راستا] بهتر آن است که طبیعت وحدت را بشناسانیم. بنابراین، می‌بایست طبیعت واحد را در این‌جا به واسطه دو چیز [و از دو طریق] بشناسانیم: یکی اینکه واحد، مناسبتی وثیق [و پیوندی محکم] با موجود که موضوع این علم (علم الهی) است، دارد. دوم اینکه واحد، به وجهی (گونه‌ای) مبدئی برای کمیت است.

اما اینکه واحد، مبدأ عدد است، امری است که به تأمل نزدیک است [و با تأمل می‌توان بدان پی برد]. درحالی‌که مبدأ بودن واحد برای [کمیت] متصل، از آن روست که اتصال - به گونه‌ای - وحدت است، گویی این [وحدت]، علت صورتی متصل است. همچنین بدین دلیل که مقدار از آن جهت که اندازه گرفته می‌شود، مقدار است، و همین که به گونه‌ای است که اندازه گرفته می‌شود همان گونه‌ای است که شمرده می‌شود، و اینکه به گونه‌ای است که شمرده می‌شود، از آن جهت است که واحدی دارد.

تفسیر و توضیح

مقدمه

مقاله دوم تنها به بحث از جوهر، جسم و اجزای حقیقی آن اختصاص پیدا کرد. در ابتدای آن مقاله بیان گردید: وجود برای یک شیء گاهی بالذات است و گاهی بالعرض. همچنین ممکن است موجودی در موضوعی تحقق نیابد یا اینکه لزوماً در موضوعی تحقق یابد، و بر این اساس، یا جوهر است یا عرض. اما از آن‌جا که جوهر، در صدر اقسام موجودهای بالذات جای دارد و بر آن‌ها مقدم است، نخست از جوهر سخن می‌گوییم^۱. بدین سان، شایسته است که پس از پرداختن به جوهر، عرض مورد بحث قرار گیرد.

بدین ترتیب، در این فصل، دلالت‌هایی به مهم‌ترین مباحث عرض و مقولات آن می‌شود. عرض بر نه مقوله اطلاق می‌گردد. نه مقوله عرض عبارت‌اند از: کم، کیف، اضافه، این، متی، وضع، جده، فعل و انفعال. ابن‌سینا نخست اولویت بحث از هر مقوله‌ای را مشخص می‌کند. از این‌رو، برخی از این نه مقوله را پیش‌تر از مقوله‌های دیگر بیان می‌کند.

شیخ در سرآغاز بحث، ما را بدین نکته رهنمون می‌سازد که همه مقولات نه‌گانه، عرض هستند. بنابراین، هیچ‌یک از این مقولات نه‌گانه‌ای که ذکر شد، جوهر نخواهد بود. همچنین یک مقوله نمی‌تواند هم جوهر باشد و هم عرض. چنانکه این مطلب به روشنی اثبات می‌شود که امکان ندارد مقوله‌ای را جوهر، و در عین حال عرض دانست^۲.

در اولین فصل از مقاله دوم به جوهر و اقسام آن پرداخته شد، و پنج قسم را برای جوهر ذکر کردیم: هیولی، صورت، جسم (مرکب از هیولی و صورت)، مفارق - که جلوتر بدان اشاره خواهیم کرد و خود بحثی مفصل دارد - و نفس [که در طبیعیات از آن بحث می‌شود]. از این‌رو، ابن‌سینا در ابتدای این فصل می‌گوید:

«به راستی که ماهیت جوهر را بیان کردیم، و همچنین بیان کردیم که ماهیت جوهر مقول (محمول) بر مفارق است. یعنی در مقاله پیشین به چنین مباحثی پرداختیم. همچنین ابن‌سینا می‌افزاید که ماهیت جوهر بر جسم، ماده و صورت نیز حمل می‌شود».

۱. الشفاء (الإلهیات)، ابن‌سینا، ص ۵۷.

۲. بایستی میان عرض و عرضی فرق نهاد. عرض در اصطلاح حکما، به معنای موجودی است که در خارج وجود استقلال ندارد و وابسته به غیر است. اما عرضی ممکن است وجود خارجی نداشته باشد؛ همچون مفاهیم ذهنی. به عنوان مثال، کلی و جزئی در منطق، ابيضت (سفید بودن) عرضی شمرده می‌شوند. این‌ها حقیقتاً اموری عینی و خارجی نیستند. درحالی‌که سفیدی به عنوان عرض، حقیقتی خارجی دارد. توجه به معقول ثانی نیز شایسته است. در این خصوص می‌توان به شرح منظومه مراجعه نمود: (شرح المنظومه، سبزواری، ج ۲، صص ۱۶۴-۱۶۹).

مفارق در کلام ابن سینا و اثبات آن

«مفارق» در بیان ابن سینا می‌تواند مفارق محض باشد؛ همانند عقول، یا اینکه مفارق محض نباشد؛ همچون نفوس. البته تفاوت نفوس با عقول در این است که عقول نه در ذات‌شان و نه در کمالات‌شان به ماده احتیاج ندارند؛ چرا که اساساً کمالات‌شان بالفعل است، اما نفوس تنها در ذات‌شان به ماده نیاز ندارند، و در کمالات‌شان نیازمند ماده هستند، و به واسطه جسم به آن‌چه برای‌شان کمال به شمار می‌آید، می‌رسند. اما «مفارق» فی ذاته و به حسب ذاتش، مفارق است. از این‌رو، هر دو قسم یعنی هم عقول و هم نفوس را در بر می‌گیرد. بدین‌سان می‌توان اموری را که ماهیتِ جوهر، بر آن‌ها بار می‌شود، و این‌ها به عنوان جوهر شناخته می‌شوند، پنج‌گونه دانست: عقل، نفس، جسم (مربک از ماده و صورت)، ماده و صورت. در مبحث ماده و صورت، و تبیین رابطه این دو، به مفارق هم اشاره کردیم. چنانکه بیان کردیم: ماده به کمک صورت، و به واسطه موجودی دیگر، قوام و وجود می‌یابد. آن موجود دیگر، همان مفارق است. بدین‌ترتیب، به وجود مفارق اشاره گردید، و اجمالاً سخنی از آن به میان آمد. از این‌رو، ابن سینا می‌گوید:

مفارق را «بالقوة القریبة من الفعل» یعنی به نحو بالقوه که به فعلیت نزدیک بود، اثبات کردیم.

اما شفاف ساختن اثبات وجود مفارق با توجه به رابطه ماده و صورت، بدین توضیح است: «تلازم هیولی با صورت بیان‌گر این است که بایستی ارتباطی علی میان‌شان برقرار باشد. از این‌رو، یا باید صورت - به نوعی - به ماده وجود دهد و آن را قوام بخشد، یا بالعکس: ماده، صورت را موجود گرداند. عکس این قضیه یعنی اینکه هیولی بخواهد به صورت، وجود دهد، امکان ندارد؛ چرا که اساساً ذات هیولی با قابلیت عجین شده است. صورت هم به تنهایی نمی‌تواند وجودبخش هیولی باشد؛ به همان دلایلی که در مقاله دوم گذشت. بنابراین، برای تبیین رابطه هیولی و صورت ناگزیر خواهیم بود که امری مفارق را بپذیریم. این امر مفارق به کمک صورت، وجود را به هیولی افزوده می‌کند. وجود صورت نیز از ناحیه مفارق تحقق می‌یابد.

اینکه ابن سینا می‌گوید: «بالقوة القریبة من الفعل»، بدین معناست که مفارق را سربرسته اثبات کردیم؛ یعنی اجمالاً موجودی مفارق اثبات گردید، اما آن را تبیین نکردیم. البته در مقاله‌های بعدی با بیانی بیشتر و تفصیلی، این بحث را پی می‌گیریم؛ چنانکه ابن سینا می‌گوید: جلوتر، مفارق را اثبات می‌کنیم. ابن سینا می‌افزاید:

«چنانکه اگر آن‌چه را در خصوص «نفس» گفته‌ایم، به یاد بیاوری، به وجود جوهری مفارق که جسمانی نیست، رسیده‌ای. یعنی افزون بر اینکه سربرسته در مقاله پیشین - با توجه به تلازم ماده و صورت - موجودی مفارق را اثبات کردیم، پذیرش نفس هم‌تورا به اثبات وجودی مفارق و غیرجسمانی می‌کشاند».